

از کاو عادی غریب ساقیت رعیت نوازی که در عالم نسیم عدل از احسان او خزان نامزدی روی افزا آورده بر طرفی علم و فضل و دینی شده که درم و ذیل را در وجه افزوده و غرضهای رود کار و دلا و کسب در هر طریقی تصدیق فراساخته و در هر سخنش نام ابرداخته **تقصیم شده**

سعد برادران شکر گزانه سلطان اگر شیدایان فضل کسری بدین نظر شده عطا باش خفا بوش که از بر سرشت بیک نامید از کمال خوشیست که لغو حاجت منگوشته و از العزیز را نیج بندی که گدیده آید قطع کاران و از کسب عین قهر گمارد با سر جان همه و چو کمال جهان شخص شخصی بر بخت زحمت نموده و سوز از کسب شد چون بنی آمد تمام از اسان یا غنا کار	لغت دین خفنی زنده گشت از خوش که در کسب کسب کسب فروخته از نیا از خان بیدیدش از کمال خفا خوش از دل که در کسب کسب کسب سعد و حاجت از کمال خفا زنده از اسان کسب کسب از کمال خفا کسب کسب که در از بیدیدش کسب کسب مهر و مهر و مهر و مهر کی نیست کسب کسب کسب	کسب کسب کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب که از کسب کسب کسب کسب
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

نابراین بنده درگاه شهنشاه جهان چاه آبه و بن خراصفان که از کرم شامل و رفعت کامل این شاه زمان و فاضله درگاه رحمان تربیت یافته
دار فزونی از او فیض علم پرورده و غنوشد و درگاه او سرخوئی کوشین گشته و در شرح بیچ امری از امور بیعی و اخروی بی بی بستر ضا
آن فلک جلال و غایب صاحب کمال ندانسته بعد از اندر بروی خفارت و تامل و استشارت روی جهان مارگاه آورده و عرض داشته که چون
خدا صله ایجا دلش و در خست ساسش و سارین در دنیا زندگانی بر قانون شرعیت کردن و بدل طلب بای از گشت خود نمودن و این چیز بیرون
بصحت بدن است پس ظاهر و با بر گشت که از هم مهات و حاجی مظلومات علم طلب است و بحسب تجارت معلوم شده که حکمت از ان مناسب و لازم
از هر مرد و بار بندگی آید و موافق آب و هوای این بلاد می گرداید و چون اسامی او در زبان فارس در زبان مسیحوت تحقیقت آن دران
ولایت معلوم نگردد و اکثر آن یافته بنمیشود پس ضرورت گشت بیچ کتب حکما و هند که چون بنده طبع است بهمان مقام آید و خدا و از هر
لیکن از کتب حکما و هند که چون بنی خوی خست مزج احکام جمیع را و بیچ کلام از یکدیگر مشتق شده و با وجود این زبان غیر بیچ و داد و اخراج
مردی گشته اندکس این زبان را نگین است که چون این وضع خفته توان مراد و انفاق حکمت و دوا از ان زبان بارگاه یافته و ستان این شفا
فخر بیچ که بخیر و در علم طلب ترجمه فارسی کند هر چه برین بنده فرمان اعلی اصدار یابد فرض عین و عین فرض بر خواند فرمان از بارگاه عالی
صادر گشت بصحیح ای که دست میرسد کسری بکن و در خلاص جمیع احکام کتب طلب حکما و هند زبان فارسی که اعلی الله است ترجمه
گردان که موجب اجر و ثواب و محصور و فراد بود و با وجود تراکم عوائق و غلطی حلاقی چون نفع آن شامل فاضل عام و فیض و در حق بود
و با ستر ضامن بر بی نفس خود فدا لای شفت اختیار نمود و این کتاب را از زبان هند زبان فارسی ترجمه نمود و بعضی الفاظ که در پارسی مطلق بود
عین زبان هندی ذکر کرده و گفته آن به بیان شافی گفت و بعضی اگر چه در پارسی مطلق بود و بدلیل بعضی الفصح و تشریح زبان هند نیز ذکر کرده
و از طلب شرف و حرک و جاد و حرک و وجوب و پیدا و ماکت درس رتاک و ساد که بر و یکسین و چندان و ما و چون و و ماکت و کسب مت
و طبعا و دیگر آنچه معمول و موجب بود و خواهی هر یک کشیده و درج کرده و چون این کتاب شامل جمیع احکام طریقه است معدن شفا که شای
نفع اعلای و ادراک نام نهاده و شکر باری تعالی متعالی گرد و در سه شان عشر و سها تریک مقدم و در باب هر یک گرا و اندیشه شده مقدم

در کتب کسب کسب کسب

و آنرا ششتر گرم گویند بر پشت نو است یکی تمام بریده و در گردن چنانکه تمام بر او میرسد بر بدن و آنرا چیده گویند و دوم شکاف کردن
چنانکه شکاف کردن در بطن غیر آن و آنرا اسیدنه گویند بر سینه خراشیدن و در دوشکل آن و آنرا لیکنه گویند و تمام وسط گردن چنانکه شکاف
و مانند آن و آنرا اسیدنه گویند پنجم نخک کردن بآلت عظمی و جراثیم و مانند آن و آنرا لیکنه گویند ششم کشیدن و بر بدن آوردن شکاف
و جز آن و آنرا ابار گویند هفتم کشیدن بر بدن و مانند آن و آنرا اسیدنه گویند هشتم وضو جراثیم و مانند آن و آنرا اسیدنه گویند
و آلت عظمی بسیار است یکی از آن آلتی است که از اجزای جنین چنانچه زنبور که بدان از پیش پیکان آنچه در تن فسیده باشد کشند یکی از آن
آلتی است که آنرا سسترو گویند چنانچه استرو که بدان شکاف کشند و سومی سسترو یکی از آن است و یکی از آنش است و یکی از آن
آلتی است که آنرا سسترو گویند چنانچه در و مانند آن و یکی از آن آلتی است که آنرا سسترو گویند چنانچه سرون آنچه و مانند آن و سومی از اینها
آلتی است که آنرا سسترو گویند و چنانچه در و مانند آن و یکی از آن آلتی است که آنرا سسترو گویند چنانچه سرون آنچه و مانند آن و سومی از اینها
که آنرا آب آس کرده باشند و دست مخلوط بشود با آب سیرین و آوند با آب آس کوس که همان در او پنجه شود و طبیب را باید که اینها آلت مسکروا
و طبیب شقی و استوار کار و دلاور باید که در عمل شکاف در غده کردن حالت و از زنان نبود و آلت هر عمل چنان باید که از آن عمل بطریق خوب نیک
مائل شود چون خواهد که عمل شکاف کند در وقت سحر در مکان شرجی کند و اول مقدمه دهند و در موضع و تمام طبیب بخوراند و روی در موضع سوس
غریب سازد و بگوید که در موضع راجحان گیرند که پای دوست و از تمام وقت شکاف کردن بنیانیدن نتواند در عمل خطرناک است از آنرا بد و در گری
و بندگاه و استخوان استخوان از ناید و از طرفی که میروی اندام مائل بود از آن طرف شکاف کند و بر حسب مقام شکاف بنسازد و با و از او با عیس چنانکه
بر بدن آید و شکاف به یکبار راندن آلت کند و چون از شکاف کردن یک عمل تمام بر بدن بنیاید هر عملی که بر آید و اما سیدنه بنشین
باز شکاف کند تا بر یک عملی بر بدن آید و چنانکه اگر بر بسیار و در غده گوشت در باشد زیادت از حد را در او انگشت یا سه انگشت شکاف کشند
و در عمل از او دگر و حسین و در زیر چشم و زیر لب و بیچ و دندان و فم و شکم و بندگاه و ران شکاف بنسازد و در او از او اگر کسی آن کند رگ بی برده شود
و در بسیار سید آید و جراثیم بزدی فراخ بنیاید و در تمام آن مقام که مرهای افتند و در بعضی عمل چنانچه در اندام و در بدن بجز شکاف
مادر که از او صحر که میگوید و اسیدنه که آنرا کشیدن گویند و علت شکاف که آنرا او را رو گویند و سنگ شانه که آنرا اسمری گویند و علت
که تریب و بر شود که آنرا بچکنند و گویند و در تمام آن که آنرا کشیدن گویند پیش از شکاف کردن و جز آن تمام خوراند و بعد از شکاف کردن
مرض را با آب سرد بپوشانند و در باز شکاف شکاف باشد شپایه و یک باشد بعد باب و آوی های که که خواهد افتاد جراثیم و آبشود و بر آب
فتیله شیره دار و کفته خواهد شد و بان دار و کشید سیاه و قشر ساخته آنگند و باشند در وقت مخلوط ساخته بر قیله سخت کرده و درون جراثیم
در آورند و با آبی که جراثیم دارد و پاک کشته خواهد شد آسکره سخت کنند و بالای او را با جاسه نرم و دو تو که در کرب باشد و در شکاف بند
و بالای آن چنان بنشیند بعد از آن که گل خود در پیش شش زرد و پاک سنگ بر برگ نیم حبه را با بر گرفته و در کوب کرده و با روغن مخلوط ساخته
و در کوب تا دو روز آن نزد یک بنشیند و در دو روز در موضع مخلوط نماید و از هر طرف اندام و نگار شستن مرض مذکور بتیاری در آن
بگوید تا در آن وقت او احیاط نماید و تمام موافق بخوراند و غده روز سوم شوی بکشاید و اگر دوم روز شوی بکشاید در بسیار شود و بعد از
مدتی دراز نیکو شود و در کمر گوشت افتد و چنانچه شاد و علت را نه که که از او با و ملغمه یا تخم است و فصل را نیز نشاند و وقت مرض بنشیند
بعد از آوی که مناسب آن زحمت باشد برای طلا کردن نیست و سخت کردن فرماید و طعامی که موافق باشد بخورند و آنرا که در
جراثیم بر بدن مانده باشد بالای جراثیم فراخ شدن غده زیر اگر یکم درون مانده باشد و در آن جراثیم فراخ شود باز که عارضه
و در حکم در قیله شود و چون درون و بر بدن مسافت شده باشد در آن وقت علاجی کند که جراثیم مذکور فراخ آید و چون اینها

نهم اسب گردد و یا تنگ تر بطن خونی نوشته اند که در چوچکان و در جود و طهارة شست شده بماند یا سه ترک و در دیوچکان بنده چون کل مذکور
 و در کسب چوچکان و معلوم کند که خون صافی می نویسد بنابر کلی نفوذ دارند و اگر در دیوچکان مقداری نمک سنگ رسیده بر سر آنهار بریزند در حالی
 نفوذ آید و بعد نفوذ آوردن دیوچکان را به جویک برنج که او را کامول گرفته باشد به تنگ سنگ و درون آنجکه در دهن نشان ریخته بدست
 چوب گرد که بریزد بدست راست طریقی در شیدن لبستان گا و بدو شند تا که قطره خون در شکم دیوچکان نماند بعد در قلع آب انداخته
 ریخته اگر صاب روغن نشوند بدانند که خالی شده و اگر صاب نجفند باز شستاید صاف کردند و شکم دیوچکان که خون همانند آنرا علت انداخته
 که او در دست بنیاد آید و در جایکه خون کشیده باشد شستاید صاف کرد و درون آن ریخته بنده بر طبعی که مقام دیوچکان و گرفتن و اصل و استحقاق
 و خورایشان از اینها بماند علتها را و در پیرا که علاج آن خون کشیدن است نیکو کردن رونق و در اندام حاصل منجم در طریقی محافظت و جود
 از علتها که گوناگون و این فصل را به نهدی و اما کلی با جوی گویند چون مردم بدست بهر طور یک گفته میشود و در کار کشیدن اندازد و فراغ رنجها
 دور باشد بلکه چون مردم وقت صبح از خواب بریزد اول مسواک کند بدرازی و دوازده انگشت بجز بیست و یکم که در دست و در دست
 باید و در آن دست که در زمین نیک و صالح یک دست باشد فصل دید و بگیرد و غلطی که در وجودش غلبه کرده شناخته چوبی که در دفع آن غلطها
 در آن مسواک نمازد و در دست ریخت و تیر و قطع و شیرین مسواک باید کرد و در میان درختان تلخ غیر بهتر است و در میان ریخت چوب کبیر در میان
 شیرین مصلحتی در میان نیز که فح و سر مسواک نرم کرده آید و سندی و لعل گرد و لعل جدا باشد آینه است نیت کند بعد بر دندان نرم نرم
 نوعی استعمال کند که هیچ دندان آلوده نشود با نمک سنگ آس کرده یا درون آنجکه آینه است بر مسواک سخت کرده استعمال کند یا در وجودش
 که آن وارد نیست بر سر مسواک نماده و کار برود و بدنگنه مسواک کردن بر روی دامن و دریم دندان و لثیم دور شود و دهن صاف گردد و در دست
 حاصل آید اما در بر طعام شود مردم نیز که در دوحاس پس نیز قوی گردند و کسی را که علت کله و در دماغی که کام لب و دندان باشد
 و با جوش پیچته بود یا بر سر فکها و باقی و با باغری و با بهوش و با بهوشی و با در سر و با دلقه و با در نیم سر و با در گوش و با علت دندان
 و در مسواک کردن او را نشانید اما زبان تراش بدرازی ده انگشت و ده بار انگشت خضر سبزه و در نیم باید تا بریم زبان نفوذ آید و فکها
 زبان تراش آشت که زبان صاف شود و در هر چوبی که کامو در با بد و جوی زشت و در گرد و دوشی زبان دفع شود و در دوشن آنجکه با بد
 سوز منصفه کند یا بخ دندان حکم کرده و در دندان دفع شود و در دوشه بر طعام آید و بدست درختان شیر و در چنگا که بر دو گل و بل و با که
 بهر شان و قدری شیر را ده که در دماغه روی بشوید و با در جوش آنکه شیر را ده که در دماغه دوشم روی بشوید و با نازده بر شست که آن گرداند
 ازین گفته تا یکی رو سوسه و شست روی دفع شود و تا یکی جدا آید و علتها و رکت و در چکان که بر روی شده باشد دفع گردد و بعد سوسه
 که در لب آب سنده باشد با که که در دوشم که در دوشانی چشم حاصل آید و سوسه شست و در دوش و در نیم چشم دفع گردد و در نظر صاف شود و در کس
 تابستان و تیزی با دل کردن که در دوشم که در دوشانی چشم گاهی خراست دهد و در چکان روشن شود که چیز را با ریا که از دور ببیند و اگر در تمام سر و در
 چشم که منصفه لب یا با بد و بعد از خوردن طعام و بعد از غسل و بعد از قی و در حالت تب بر سر منصفه است و چون از راه رفتن و در و در که در آن
 شده باشد با شب بسیار بیایا که در دوشم سر و در چشم که در دوشانی چشم گاهی خراست دهد و در چکان روشن شود که چیز را با ریا که از دور ببیند و اگر در تمام سر و در
 دهن را صاف و خوش بشوی گرداند و در باکی اگر دوش و آواز گرداند و استخوان در سخندان و دندان استوار شود و خواست پس نیز و
 توی که در دندان آب دهن از سیلان بماند و در دوشم که در دوشانی چشم گاهی خراست دهد و در چکان روشن شود که چیز را با ریا که از دور ببیند و اگر در تمام سر و در
 منصفه بسیار آرد و کسی که مرض ریخت و یا استسقا دارد یا بخت خشک و لاغر باشد و یا سبب جراحت لاغر شده باشد یا بهوشه و در
 یا مست باشد یا خشک دهن داشته اما احتراز از خوردن برگی منبول واجب و لازم فاکده با در دهن روشن آنجکه در سر حله علتها سه است

45

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل فی شرح حال اہل بدو قسوس و عظامت مذکور

[illegible]

2

[illegible]

متمم اول درغلاست حضرت مذکور

میں ساتھی خانہ صاحبہ
 میرات اکیڑی۔ اردو یکم
 عمدہ ہے۔
 طب نبوی۔ کوئی کچھ نہیں
 ہے خوش کردہ ہے۔
 بیوہ الحکمت۔ قدیم
 صاحبہ نازت عمدہ ہے۔
 صاحبان احسانی۔ یہ کتاب
 ان طب کے اردو ونگ کی ہے
 ترجمہ اردو و طاح الا اسرار
 صمدی جامع فن طب
 کتاب احسانی۔ یہ کتاب
 احسانی کے نام و جامع از
 حنا ہے کہ احسان علی
 طاح احسانی۔ امین علا
 کے عمدہ ہے میری کچھ
 اصراض سے عام احسان صاحب
 سچو کشان الادویہ و
 فزیجک شخصہ میری خوش
 محبوبہ و طب کا ہے۔
 میزان الطب۔ اردو
 و فارسی و دلائل یوں
 اکسیر الخلوب۔ ترجمہ
 مولوی محمد نیکر سے

[illegible]

تھانہٴ حسان فنِ طب میں شہنشاہِ مہر تھے۔
دوایاں تھیں تاثراتِ حینِ تشریحِ حکمِ طب کی
جو خفین حکیم محمد احسان علی گیل دہلی تھے۔
علاجِ الموشی سمہ و محمد محمد اسرار و سلطان
اسرار صیاحو رن کی جسکو طبِ مولوی
ابو الحسن صاحب فی الفکر ترقی و انجری ایچ
سلیم صاحب سادہ و سحر خرمیاس
تشریحِ الاسباب و معروف پتھر خرمیاس
ارو و کتابِ فنِ طب میں بہت حد تک
نسایتِ شرحِ بیٹے کے ساتھ سنووری کا
صاف صاف بیان جو طبی طریقہ استعمال
و انقباض و خور و نوش و دیگر اری و خواہ
و قبول و دماغِ مفصل حال جو در حقیقت
تو دماغِ حفاظتِ ان اسباب کی موجب
ترندگی کا در سببِ حیات کا دفاعِ مہستی
و حسان جو بس جاننا اسکا سرور و شہ
سببِ خوشی و آجب و لا بد ہوا جسکو
رسالہ ترقی و متعلق اس امر خاص میں
طیب نے جدا جدا تھے و میں حینِ کسا اور جو
کسی نے لکھا ہے جو کوشش اور اور و طلب
کے ساتھ اس میں بخود و دیگر کما ہر تعین
و الیت جو کس وقت سلطان زمانہ میں
جالیوس زبانِ طیب جو حکیم قاضی الی شہ
صاحب سرور کی لکھی تھیں و میں نے

مجموعات علم و غیرہ کتب نامائے مان

محکمات المغلوقات - تمام المغلوقات کے
 پیشکش اور اول المجلد میں - معین با
 مقدمات شامیت اور نہیں ہے
 محکمات المغلوقات - اردو
 منطق العلوم و جمیع الفنون - حکیم دین
 شمس واحد -
 ترجمہ اردو منطق العلوم و جمیع الفنون -
 فلسفی ابن العابدین خان مرحوم -
 برآمدات الآفاق - سکتا بکلی
 ہر زمین تمام دنیا کے حالات اور
 آبادی اور دیگر ضرورت و سبب کے مطابق
 کامیابان - جمیع دنیا کے تقویرات -
 منطق العجاہ - ترجمہ برآمدات الآفاق
 رابع الفروس - منطق مولوی محمد خان
 صاحب فن طبع العاجز -
 العجاہ فیسی - اردو ترکیب جملات و
 محرم مطبوعہ مطبعہ کراچی -
 العجاہ فیسی - تصنیف و نشر امیر خسرو
 دہلوی - مہلک و بیاض لفظ و معنی

ہر قسم کے شرمساز و خوار بنے اور پانچ پانچ سال
 یہ کتاب کا قلمبر کار نامہ اور بیعتی ہے۔
 ہی ثبات و فراخ بینی و حالات ملک و پاکستان
 و کیفیت سفر و صنعت و خانہ کل و پیش و نا سراج
 ملک یورپ قابل فہم ہے۔
 اندر تال - آرو و دو مسیحین ہر قسم کے نفس و
 و شہر جن۔
 تاثیر الاغفار - یہ مجموعہ صاحب لکھنوی
 کتاب ماسم شریک سے تخریج کیا ہے۔
 عجاوین و عجیب - علمی و اندر جبال شہر چند
 عینا تخریر صاحب۔
 جو فلسفہ ہر قسم کے اعمال نقوش و دیگر
 شہر و شہر۔
 و ریای ماسم - شہر جو قبرس اور ترکیب
 سب این ماسم شریک۔
 خزینۃ الاسال - اردو و فارسی و عربی
 مشقین زبان و زمانہ راجہ۔
 تسبیل السار - فن ستارین و لفظ مرزا
 رحیم بیگ صاحب۔

سبجو کو جلسہ اسکے رد و القی میں مشتمل ہوا
 چکنا چٹے کیسا - ویسیا - ویسیا -
 ویسیا - ویسیا - ترجمہ کیا ہوا انوکھو
 دی عثمان خانہ خجک کا ہے -
 ریس اور علم و سستی - تفسیر میں مولو سے
 عیو شہا خان صاحب شہید -
 مخزن العلوم مشتمل ہے علوم قرآن و نحو و
 تفسیر و زبان و دینی و دنیوی و ریاضی حساب
 و میاں و طب و اخلاق و نجوم و رمل و نجومی
 و حکمت منبری و حدیث و فتنہ و تفسیر و جغرافیہ
 یعنی علم انیس و نوادیکامحمد اوسبجی مجلس
 شروع کا بیان ہے -
 انشا ہے اسرار و عرش فارسی نامہ شین کا
 و سر از زمین لکھا ہے
 جلسہ فرنگ - علم تفسیر و عربی و ایک
 کتاب ملاور ہے -
 شبستان و کتابت گولستان افانہ - ایک
 ملاور کتاب عثمانیہ و دینی و دنیوی و عربی و
 ایک لفظ و تفسیر و ایک ملاور -